



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

«پاییز داغ»

شوراهای کارخانه و مجامع کارگری

خودگردان در ایتالیا، دهه‌ی 1970

پاتریک کانینگهام

ترجمه‌ی: سهراب نیکزاد



دی‌ماه 1397

توضیح «نقد»: در پیوندی پویا با مبارزه‌ی طبقاتی و جنبش کارگری، که با مبارزات کارگران هفت تپه و فولاد اهواز ریشه‌ها و نموده‌هایش بیش از پیش آشکار می‌شوند، و در ارتباط با هدف‌ها، برنامه‌ها و نیز معضلات امر راهبری آزادانه و آگاهانه‌ی تولید و بازتولید اجتماعی، انتشار سلسله نوشتارهایی را درباره‌ی مبانی نظری و تجربه‌های تاریخی جنبش شورایی و کنترل کارگری آغاز کردیم. این نوشتارها، اینک با گزارش‌ها و واکاوی‌هایی پیرامون تجربه‌های تاریخی جنبش کارگری و شورایی در نقاط گوناگون جهان ادامه خواهند یافت. وجه برجسته‌ی این واکاوی‌ها، نه تنها پیروزی‌ها و ناکامی‌های مقطعی در چارچوب یک جنبش خاص و در محدوده‌ی یک بنگاه یا شاخه‌ی تولیدی ویژه، بلکه کنش و واکنش آن با جنبش‌ها و رویدادهای سیاسی و اجتماعی، پیدایش و پویش آنها در متن شرایط اجتماعی و تاریخی معین و نیز رابطه‌ی آنها با شیوه‌های سازمان‌یابی و سازمان‌های سیاسی نوپا یا پیشاپیش موجود است. اشاره‌های بسیار – و اجتناب ناپذیر – به نام‌های خاص در این نوشته‌ها، اعم از افراد، گروه‌ها یا رویدادهای مربوط به دوره‌ای خاص و مکانی معین، مانع از انتقال رشته و شیرازه‌ی بنیادین این تجربه‌ها و رهنمودهای نظری و سیاسی آن‌ها نیست.

این فصل با مبنا قرار دادن دو مدل رقیب – یکی شوراهای کارخانه‌ای و دیگری مجامع کارگری خودگردان – به بررسی و واکاوی رشد و گسترش تاریخی شوراهای کارگری در نظام کارخانه‌ای ایتالیا در خلال «1968 طولانی» می‌پردازد. بعد از موج اعتصاب‌های خودانگیخته‌ی [1] «پاییز داغ» 1969، درحالی که سه کنفدراسیون اتحادیه‌ای ایتالیا – کنفدراسیون سراسری کارگران ایتالیا (CGIL)، کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ایتالیا (CISL) و اتحادیه‌ی کارگری ایتالیا (UIL) [2] – در تلاش بودند تا قدرت نمایندگی‌شان را بازیابی کنند، جنبش کارگری خودگردان در پی آزمایش برده‌ی موقعیت مسلط اتحادیه‌های کارگری موجود بود. کشمکش‌ها در چانه‌زنی بر سر دستمزد معمولاً نظام کارخانه‌ای و تقسیم کار سرمایه‌دارانه را بی‌ثبات می‌کرد و از این‌رو شرایط را برای اعمال قدرت متعارض کارگران در کارخانه‌ها فراهم می‌کرد. شوراهای کارخانه‌ای مواضع سیاسی‌ای را گرد هم آورده بودند که اغلب اساساً با یکدیگر متفاوت بودند اما یک هدف مشترک نهایی داشتند: استقرار دوباره‌ی هژمونی اتحادیه‌ها همچون شکل سازمانی یگانه و یک‌پارچه‌ای که کماکان بیان‌کننده‌ی اراده‌ی دست‌کم بخشی از بدنه‌ی اصلی کارگری است.

مجامع کارگری خودگردان در تلاش برای ترویج ایده‌های خودگردانی کارگری و امتناع از کار، به‌عنوان ابزارهای اساسی سازمان‌دهی کارگران در مبارزات کارخانه‌ها، هم با اتحادیه‌های موجود و هم با شوراهای کارخانه‌ای مخالف بودند. این فصل در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که هر دو مدل ناتوان‌تر از آن بودند که سلطه‌ی اتحادیه‌ها را بر اندازند یا مانع شکست تاریخی جنبش کارگران کارخانه‌ای ایتالیا بعد از ناکامی در اعتصاب فیات در 1980 شوند که نقطه‌ی پایانی بود بر «1968 طولانی» [3] ایتالیا، و هم‌زمان بود با ظهور جهانی پساوردیسم و نولیبرالیسم. این فصل هم‌چنین به اعتصاب مبارزه‌جویانه‌ی مارس 1973 و اشغال کارخانه‌ی عظیم فیات در تورینو توسط **دستمال قرمزها** (فاتزولتی روسی) نیز می‌پردازد؛ مبارزاتی که اصلی‌ترین نمایندگان جنبش کارگری خودگردان بودند و آنتونیو نگری (1979) به آن‌ها لقب «حزب کارگران میرافیوری» داده بود.

جنبش اتونومیستی ایتالیا

جنبش اجتماعی نوین خودگردانی کارگری یا اتونومیا اوپرایا (Autonomia Operaia) را، با توجه به فعالیت آن در سال‌های 1973 تا 1980 در شکل‌های خودگردانی کارگری و امتناع از کار، می‌توان تکامل نهایی پساکارگرایی **اوپرایسمو** (operaismo) یا کارگرایی ایتالیایی قلمداد کرد. نشریه‌های **کوادرنی روسی** [4] و **کلاسه اوپرایا** از همان آغاز بنا بود به بررسی و پژوهش جنبش کارگری خودگردان و بسط و گسترش آن از ابتدا تا میانه‌ی دهه‌ی 1960 و تثبیت آن در جریان پاییز

داغ 1969 پردازند. کشمکش‌های مجامع کارگری خودگردان (assemblee autonome operaie) و رابطه‌ی پرتعارض‌شان با شوراهای کارخانه‌ای در کانون پروژه‌ی سیاسی اتونومی قرار داشت. کارگران اتونومیست خود را جنبش مقاومت در برابر تجدیدساختار صنعتی و فناوریانه و پایه‌ی سیاسی این فرایند می‌دانستند — یعنی «سازش تاریخی» حزب کمونیست ایتالیا (PCI)[5] با حزب دموکرات مسیحی (DC)[6]. شکل‌های متنوع امتناع از کار، اعتصاب‌های خودانگیخته و خرابکاری صنعتی «سلاح‌های» اصلی جنبش کارگری خودگردان در این مبارزه بودند.

وجه برجسته‌ی اتونومی، رابطه‌ی نزدیکی بود که با کارگران غیرصنعتی داشت، به‌طور مشخص با کارگران بخش خدمات و کارگران متخصص رادیکال‌شده و هم‌چنین با کار نپرداخته، هم‌چون «کارگران خانگی» بخش اوپرایست[7] جنبش زنان، جنبش‌های بی‌کاران در جنوب و جنبش‌های دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشجویی.

هرچه جنبش کارگری اتونومیستی «کارگر توده‌ای» (Pozzi and Tommasini 1979)[8] عرصه را در مبارزات صنعتی بزرگ‌مقیاس از دست می‌داد، جنبش خودگردانی کارگری یا همان اتونومی بیش‌ازپیش در مبارزات «کارگر اجتماعی»[9] در «کارخانه‌ی اجتماعی» یا «پراکنده» و پساوردیستی درگیر می‌شد (Cleaver 2000)، که خود ریشه در تمرکززدایی از اقتصاد صنعتی داشت. این کارگران اجتماعی در شبکه‌ای از کارخانه‌های کوچک و متوسط، از جمله بیگارکش‌خانه‌های «بازار سیاه»[10] و کار خانوادگی «برون‌سپارانه» پراکنده شده بودند، یعنی شکل‌هایی که خلق تدریجی یک نیروی کار انعطاف‌پذیر، نامتحد و متزلزل را ممکن می‌ساخت.

در اواخر دهه‌ی 1970، رابطه‌ی بیش‌ازپیش خصمانه‌ی جنبش خودگردان کارگری با حزب کمونیست ایتالیا (و نیز کنفدراسیون اتحادیه‌ی کارگری وابسته به آن، یعنی CGIL، که به‌طور تاریخی موضعی آشتی‌جویانه در قبال کنفدراسیون‌های اتحادیه‌ای وابسته به حزب دموکرات مسیحی و حزب راست میانه‌ی جمهوری‌خواه، اتخاذ کرده بود) به انزوا و مجرم‌انگاری اتونومیا — هم‌چون هواخواهان مظنون و غیررسمی تروریسم — و سرانجام سرکوب آن‌ها منتهی شد. این منازعه‌ی ویران‌گر منجر به فروپاشی هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر در درون کارخانه‌ها و نیز اخراج فعالان اتونومیست و چپ نویی توسط مدیریت کارخانه‌ها و برخی از اتحادیه‌ها شد. سرکوب سیاسی همراه با تنش‌های روبه‌رشد برخاسته از اتوماسیون پساوردیستی، تمرکززدایی از تولید و متعاقباً مازادبرنیازشدن انبوهی از کارگران، با افتتاح «راه‌پیمایی چهل‌هزار نفره» و شکست اعتصاب فیات در اکتبر 1980 به اوج خود رسید — واقعه‌ای که بسیاری آن را نقطه‌ی پایان «1968 طولانی» ایتالیا تلقی کردند.

پاییز داغ و شوراهای کارخانه‌ای

«پاییز داغ» عنوانی بود که بر دوره‌ای از اعتصاب‌های خودجوش، «شطرنج‌وار» و «سلسله‌وار»، راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات در داخل کارخانه و خرابکاری صنعتی اطلاق می‌شد که بیش از پنج‌ونیم میلیون کارگر (25 درصد کل نیروی کار) در طول پاییز 1969 در آن شرکت داشتند و تقریباً بدون استثناء، مستقل از اتحادیه‌های موجود و حزب کمونیست ایتالیا خودسازماندهی شده بودند (Katsiaficas 1997). با اولین جوشش اعتصاب‌های مستقلاً سازماندهی شده در میلان و پورتو مارگرا در 68-1967، دوره‌ی بی‌سابقه‌ای از شورش‌های صنعتی و طغیان‌های شهری در ژوئیه‌ی 1969 با **قیام کورسو ترایانو** [Revolt of Corso Traiano] در شهر تورینو آغاز شد. به‌دنبال حمله‌ی پلیس به راه‌پیمایی کارگران و دانشجویان، اکثریت جمعیت بخش جنوبی شهر که در دهه‌های 1950 و 1960 به‌عنوان خوابگاه کارگران در پیرامون کارخانه‌ی عظیم میرافیوری فیات ساخته شده بود، در فورانی از خشم در نبردی سه‌روزه به‌پا خاستند.[11]

این موج عظیم عصیان طبقه‌ی کارگر تا پاییز 1969 بی‌وقفه ادامه یافت و بعدتر با اشغال خشونت‌آمیز کارخانه‌ی میرافیوری در مارس 1973 توسط نسلی جدید اما مبارزه‌جوتر از کارگران، با نام فاتزولتی روسی [the Fazzoletti Rossi]، به نقطه‌ی اوج خود رسید که حتی مستقل از چپ نویی‌ها سازماندهی شده بودند. از این تاریخ به بعد، اثرات تجدیدساختار فناوریانه و همراه با

آن گسترش مازادبرنیازشدن کارگران و علاوه بر این‌ها، بازیابی اجماع و کنترل اتحادیه‌های موجود در شوراهای کارخانه‌ای (consigli di fabbrica) به‌مرور موجب فرونشاندن قیام کارگران خودگردان شد — هرچند این قیام در مقایسه با دیگر نقاط جهان صنعتی، تا دهه‌ی 1980 در سطحی بسیار بالا ادامه یافت.

مهم‌ترین جنبه‌ی پاییز داغ، از چشم‌انداز نظریه‌ی ترکیب طبقاتی اوپرایستی (Cleaver 1991)، نقش برجسته‌ای بود که عمدتاً کارگران مهاجر و نامتشکل داخلی اهل جنوب {ایتالیا} ایفا کردند، کارگرانی که پیش‌تر در دهه‌ی 1950، اغلب کارگران شمالی ایتالیا که به حزب کمونیست ایتالیا و حزب سوسیالیست ایتالیا (PSI) وابسته بودند، بر آن‌ها انگ **اعتصاب‌شکن** می‌زدند. به‌علاوه، «طبقه‌ی کارگر جدید» متشکل از تکنسین‌های یقه‌سفید، دانشمندان، متخصصان و کارمندان دفتری و خدماتی، که پیش‌تر در توافقات یقه‌آبی اتحادیه‌مدیریت نادیده گرفته و درگذشته از نظر کارگران یقه‌آبی اعتصاب‌شکن نیز قلمداد می‌شدند، نقش مهمی ایفا کردند. سرجیو بلونا، نظریه‌پرداز و تاریخ‌دان اوپرایستی، که در اوایل دهه‌ی 1960 در ایوتی تکنسین بود، بخش بیش‌تر پژوهش خود را بر کشمکش‌های ترکیب طبقه‌ی کارگر تکنسین- دانشمند در دهه‌ی 1970 متمرکز کرده است.

گروه‌های چپ نویی نوپا، با ریشه‌هایی در جنبش دانشجویی 1967-68، حضور پررنگی در پاییز داغ داشتند و حتی این حضور در پس‌لرزه‌های این دوره پررنگ‌تر نیز بود، به‌طور مشخص: مبارزه‌ی مداوم (Lotta Continua یا LC) در تورینو و روم؛ قدرت کارگری (Potere Operaio یا PO) در رم، میلان و پورتو مارگرا (به‌عنوان بخشی از ونیز بزرگ)؛ پیش‌تاز کارگری (Avanguardia Operaia یا AQ) در میلان؛ و حزب وحدت پرولتاریای کمونیستی (PdUP per il Comunismo) که اتحاد شکننده‌ای بود میان حزب وحدت پرولتاریا (PdUP) و گروه مانیفست (Il Manifesto) در رم. [12] کارگران خودگردان با مطالبه‌ی هم‌زمان افزایش عمده در دستمزدها — و این‌بار بدون دخالت در مسئله‌ی میزان بارآوری — کاهش در آهنگ کار و پایان‌بخشیدن به مقاطعه‌کاری و اختلافات دستمزد میان سطوح مختلف کارگران یقه‌آبی و یقه‌سفید، جدایی خود را از «واقع‌گرایی اکونومیستی» حزب کمونیست ایتالیا و مطالبات صرفاً صنفی اتحادیه‌ها، با سر دادن این فریاد که «ما همه‌چیز را می‌خواهیم!»، اعلام کردند. مجامع کارخانه‌ای این اعتصاب‌ها را به‌صورت محلی سازمان‌دهی کرده بود، به‌نحوی که اتحادیه‌ها هیچ کنترلی بر آن‌ها نداشتند و در سطح منطقه‌ای یا شهری هماهنگ شده بودند. در جریان این وقایع، 13 هزار کارگر دستگیر و 35 هزار کارگر از کار اخراج یا معلق شدند، اما در دسامبر 1969 کارفرماها به مطالبات آن‌ها تن دادند. (Brodhead 1984)

منشور کارگری 1970 (Statuto di Lavoro)، که از جانب حکومت ایتالیا نیز به‌رسمیت شناخته شد، مزایای قابل‌توجهی را اعطا کرد و به «خودسازمان‌دهی» کارگران درون کارخانه‌ها از طریق تأسیس شوراهای کارخانه و ایجاد معیار متناسب (scala mobile) رسمیت بخشید. [13] باوجود این، طولی نکشید که وقوع بزرگترین شورش صنعتی از زمان بینو روسو [14] در 1919-20 از کارخانه‌ها به محله‌های کارگرنشین گسترش یافت که در این نقاط جنبش نوظهور زنان و نیز گروه‌های دانشجویی (که بسیاری از آن‌ها، از خانواده‌های طبقه‌ی کارگر بودند) و سازمان‌های چپ نویی در کمیته‌های خودسازمان‌دهی‌شده‌ی محله‌ها (comitati di quartiere) فعال شدند.

این کمیته‌ها، اعتصاب علیه اجاره‌ها و قبض‌ها، خودکاهی (autoriduzione) هزینه‌های حمل‌ونقل، و اشغال مسکن برای ایجاد بهبودهای مادی در استانداردهای زندگی طبقه‌ی کارگر را به‌شکلی خودگردان (یعنی مستقل از شکل‌های اتحادیه‌محور، حزب‌محور و درکل هرشکلی از مذاکره‌ی نیابتی یا میانجی‌گریانه با دولت یا بازار) سازمان‌دهی کردند. هدف از انجام این کارها، چنان‌که اتحادیه‌ها (تاحدی ریاکارانه) اوپرایست‌ها را به آن متهم می‌کردند رفورمیسم و صنف‌گرایی نبود، بلکه حمله‌ای بود علیه توان و ظرفیت سرمایه‌داری در استخراج ارزش اضافی از رهگذر شکل‌های پولی و هزینه‌های اجتماعی (Sacchetto and Sbrogio 2009).

جنبش کارگری خودگردان به دنبال این بود که مذاکرات هر سه ساله بر سر شرایط و دستمزد صنعتی در سطح ملی را به یک مبارزه‌ی سیاسی عمده بدل کند و دقیقاً از همین رو، در پی از بین بردن موقعیت مسلط اتحادیه‌های موجود بود. پاییز داغ بدل به مبارزه‌ای شد علیه ساختارهای چانه‌زنی نهادی شده که ذاتی معاهده‌ی کینزی-فوردریستی پسا جنگ و «عصر طلایی سرمایه‌داری» بود؛ مذاکرات بالا-پایین میان اتحادیه‌ها و مدیریت در مورد قیمت نیروی کار و نحوه‌ی استفاده از آن — مزدها و شرایط کار — به جای مذاکره در مورد بارآوری افزایش یافته و سرعت شتاب‌گرفته‌ی خط تولید (Hobsbawm 1994). مبنای پیشین مذاکره و سازش جای خود را به بسیج مداوم نیروی کار و نزاع بی‌وقفه داد. مبارزات بر سر چانه‌زنی، اغلب موجب بی‌ثباتی نظام کارخانه‌ای، تقسیم کار سرمایه‌دارانه و استبداد مدیریتی می‌شد و در نتیجه، شرایط را برای اعمال قدرت متعارض کارگران مهیا می‌کرد (Balestrini and Moroni 1997).

پاییز داغ شرایط را برای گسترش عمومی شوراهای کارخانه‌ای در درون نظام کارخانه‌ای مهیا کرد، اما گویی قرار بود از همان آغاز این تجربه‌ای مسئله‌زا باشد. چنان که گفته شد، بوروکراسی اتحادیه‌ها از این نهادهای ارگانیک مستقیماً برگزیده دل‌خوشی نداشتند. به علاوه، شوراها در کارخانه‌هایی که جنبش کارگری خودگردان در آن‌جا ضعیف‌تر بود، آماج حملات مداوم مدیریت بودند که از ظرفیت آن‌ها در هماهنگی اقدامات اخلاص‌گرانه واهمه داشتند.

اگرچه گروه مشابهی از کارگران در این تشکل‌ها مشارکت داشتند، اما شوراها مورد انتقاد جناح چپ جنبش کارگری، به‌ویژه مبارزان کارخانه‌ای پوتر اوپرایا (PO — قدرت کارگری) و لوتا کانتینو (LC — مبارزه‌ی مداوم) و نیز جنبش کارگری خودگردان در کلیت خود بودند. نخست، این که بازتعریف اصول نمایندگی توان تضعیف رویه‌ی نوظهور خودسازمان‌دهی از پایین و از دل خط تولید را داشت. گروه مبارزه‌ی مداوم به اولین انتخابات نمایندگان شوراها با شعار «ما همه نماینده هستیم!» واکنش نشان داد. دوم این که تبعیت ذاتی شوراها از نقش میانجی‌گرایانه‌ی اتحادیه‌ها برجسته شد. اصولی که جنبش کارگری خودگردان، بعد از 1967 براساس آن مبارزات خود را از نو آغاز کرد، جدایی تمام‌وکمال مبارزه‌ی خودگردانی از مذاکره‌ی اتحادیه‌ای بود (Lumley 1989; Wright 2002). این اصول فضایی حداکثری را برای مانوری از کنش‌ها و ایجاد شکل‌های جدید سازمانی و تولیدی ممکن ساخت بدون این که عواقب {تشکیل} سازمان کارگری به توافقات با مدیریت پیوند بخورد یا اجازه داده شود توافقات ناخوشایندی که با مذاکره‌ی اتحادیه‌ها به دست آمده، عملی شود.

بالین‌همه، شوراهای کارخانه‌ای پیوند میان مبارزه و مذاکره را از نو تعریف کردند و با این کار شرایط مناسبی را برای احیای کنترل اتحادیه‌ها بر خودسازمان‌دهی کارگری مهیا کردند. بوروکراسی اتحادیه‌ای، به رسمیت شناخته‌شدن و حمایت رسمی را برای شوراها فراهم کرد و به همان اندازه مسئولیت‌هایی را برای نمایندگان‌شان مقرر کرد «به وضوح با این امید که شوراها در آینده در دستگاه اتحادیه‌های موجود منحل شوند» (Cantarow 1973, 24). هر کجا که به نظر می‌رسید جنبش کارگری خودگردان ضعیف شده است، اتحادیه‌ها برای از بین بردن استقلال شوراها، تلاش می‌کردند عوامل خود را به‌عنوان نماینده بر آن‌ها تحمیل کنند، همان‌طور که در 1972 در مورد پیرلی در میلان رخ داد (همان).

مباحث درگرفته در مورد شوراهای کارخانه‌ای تندوتیز بودند اما به نتیجه‌ی روشنی نرسیدند. اکثریت گروه‌های «کارگران پیشتاز» وابسته به چپ نو که در شوراها حضور داشتند، این شوراها را نه تنها برای خودسازمان‌دهی، بلکه برای دست‌یافتن به موقعیتی مسلط در درون اتحادیه‌ها بستر مهمی می‌دیدند (همان). در مقابل، بخشی از جنبش کارگری خودگردان با حفظ دیدگاه انتقادی در این شوراها حضور داشتند، با این امید که شوراها را به زمینه‌ای برای یک «برنامه‌ی سیاسی بدیل» بدل کنند:

وظیفه‌ی پیشتازان کارگری در زمانه‌ی کنونی ... صرفاً مبارزه برای انتقال قدرت تصمیم‌گیری واقعی به شوراهای نمایندگی نیست، بلکه به علاوه و مهم‌تر از همه شروع به ساخت شالوده‌های اولیه‌ی یک اقتصاد سیاسی جدید با و در درون شوراها است تا بدنه کارگری مطالبات آینده را تعریف کند؛ نخستین عناصر یک برنامه‌ی سیاسی بدیل در برابر

برنامه‌ای که بوروکراسی تحمیل می‌کند. (ر. ک. به کمیته‌ی هماهنگی سیاسی کارگران، نقل شده از Cantarow (1973, 24).

بالین‌همه، اقلیتی رادیکال هم‌چنان به‌شکلی آشتی‌ناپذیر در موضع مخالف قرار داشت و مصمم بود شکل‌های سازمانی بدیلی در مقابل اتحادیه‌ها ایجاد کند. چکیده‌ای از یک سند در مورد جنبش کارگری خودگردان در میلان در بنگاه‌های آلفا رومئو، پیرلی و ست‌سیمز در 1976 این‌طور شرح می‌دهد:

این فرض که [شوراها] ابزاری هستند برای ایجاد سازمان‌های توده‌ای [grassroots organization]، و طبقه‌ی کارگر این توانایی را داشته که آن را به‌عنوان بیان آشکار رشد استقلال خود تحمیل کند، فرض درستی نیست ... با ارزیابی اوضاع از زمان تأسیس [آن‌ها] ... صرفاً می‌توان دید که اتحادیه‌ها همواره کنترل آن‌ها را به‌دست گرفته‌اند. مادام که [شوراها] آن‌چه را که براساس خط‌وطربط اتحادیه‌ها برقرار شده بود رسماً می‌پذیرفتند، اتحادیه‌ها به آن‌ها اجازه‌ی فعالیت می‌دادند و به‌محض این‌که نیازهای توده‌ای مطرح می‌شد مانع از فعالیت‌شان می‌شدند (Assemblea Autonoma della Pirelli-Alfa Romeo and Comitato di Lotta della Sit Siemens [15]1973

این‌که رابطه‌ی اوپرایا اتونومی با نمایندگان شوراها و «پیش‌تازان کارخانه» به پروژه‌ها و فرهنگ‌های سیاسی متفاوتی مرتبط بود، نشانه‌ای بود حاکی از تضاد درونی بین جنبش و سازمان سیاسی:

هنگامی که گروه‌های چپ نوبی میان دو موضع‌گیری، یکی نپذیرفتن نمایندگان شوراها به‌عنوان عوامل اتحادیه‌ها یا حتی رهبران جدید و دیگری وجد و سرور غیرانتقادی شوراها کارگری آن هم دقیقاً در زمانی که در حال بی‌اثر شدن و محدودشدن بودند، در نوسان بودند، **اوتونومیا** کالکتیوها، هماهنگی‌ها و ... را ایجاد کرد که میان ماهیت نهادهای ارگانیک نمایندگی مبارزات (و از این‌رو طبعاً در رقابت با شوراها) و ماهیت نهادهای مرتبط با یک پروژه‌ی مشخص (نهادهای پروژه‌ی اتونومی) در نوسان بودند (Borgogno 1997, 44).

سرانجام، شوراها کارخانه‌ای، ضمن حفظ استقلال ساختاری خود از اتحادیه‌ها، در فرایند تصمیم‌گیری آن‌ها در دهه‌ی 1970، منحل شدند. آن‌ها نه به «نطفه‌ی یک دموکراسی اتحادیه‌ای انقلابی و نوین در ایتالیا» بدل شدند، نه مبنایی را برای «یک اتحادیه‌ی صنعتی واحد که بدنه‌ی کارگری از طریق این شوراها کنترل مستحکم خود را حفظ کند» و نه آن‌طور که کانتارو (1973, 24) انتظار داشت یک «حزب آتی طبقه‌ی کارگر» را ایجاد کردند. ماهیت نامشخص و تفرقه‌افکنی سکتاریستی آن‌ها، اعتبارشان را در میان توده‌ی کارگران کارخانه تضعیف کرد که به‌رغم رادیکالیزه‌شدن فزاینده و تمایل‌شان برای خودگردانی، در نبود یک بدیل قابل قبول، «کماکان برای امنیت اقتصادی‌شان به اتحادیه‌های موجود چشم داشتند» (همان).

تعامل غنی فرهنگی اما از نظر سیاسی بفرنج گروه‌های چپ نوبی با جنبش‌های کارگری خودگردان، دانشجویان، جوانان مخالف فرهنگ مسلط و نیز جنبش اجتماعی زنان، همراه با سرکوب و احیای مبارزات کارخانه‌ای توسط اتحادیه‌ها موجب افول آن‌ها شد، از جمله می‌توان به **گروه قدرت کارگری** اشاره کرد. این مورد تبعات زیادی برای مجامع کارگری خودگردان داشت، چرا که اغلب آن‌ها، هرچند نه کاملاً، توسط **گروه قدرت کارگری** در سطح محلی متحد و در سطح ملی هماهنگ شده بودند. براساس نظر گامبینو (1999) کل این فرایند به‌شکل نامنتظره‌ای در همان سال 1970 آغاز شده بود:

اتحادیه‌ها از کارهایی که احتمالاً انجام داده بودند تبری جستند و حکومت‌های میانه‌رو نیز دست به انجام مجموعه‌ای از اقدامات اقتصادی زدند تا از نو ابتکار عمل را به‌دست بگیرند. اوضاع شبیه به یک مجمع‌الجزایر بود: چندین جزیره‌ی

مقاومت در این جا و آن جا، مانند پورتو مارگرا، پیرلی، حتی فیات، چند کارخانه در توسکانی، امیلیا-رومانا، ناپل و مسینا. بعد از تصمیم کنفدراسیون اتحادیه‌ها [در ژوئیه 1970] مبنی بر لغو اعتصاب عمومی، احساس کردیم که دیگر مخاطب یا فضای فعالیتی نداریم. برای ما کم کم آن‌ها هم دست و شریک نظام ایتالیا شده بودند. اتحادیه‌های کارگری وابسته به **حزب کمونیست ایتالیا و حزب سوسیالیست ایتالیا** نسبت به تغییر اساسی در وضعیت سیاسی بی‌علاقه بودند.

مجامع کارگری خودگردان

انحلال رسمی **گروه قدرت کارگری** در 1973 و تأسیس شوراهای کارخانه‌ای، مسأله‌ی سازماندهی را بار دیگر پیش روی جنبش خودگردانی، هم در درون کارخانه‌ها و هم بیرون از آن، قرار داد. ماهیت پیوسته‌ی جنبش‌های **دانشجویی** و کارگری 69-1968، تا حد بسیار زیادی ناشی از نفوذ روشن‌فکران و رهبران سیاسی اوپرایست بوده است. اگرچه با تصمیم گروه‌های چپ نویی در انحلال خود در سال‌های 1973 تا 1976، پیوندهای ارگانیک میان این جنبش و مبارزات کارخانه از میان رفت یا به شدت آسیب دید. جنبش نوظهور اما نامنسجم اتونومی با توجه به تحولات اجتماعی شتابان و تجدیدساختار صنعتی جامعه و اقتصاد که در جریان بود، چگونه می‌خواست این پیوندها را حفظ کند؟

پاسخ به این پرسش را می‌توان تا اندازه‌ای در فعالیت‌های محلی اتونومیست‌ها یافت که گستره‌ی متنوعی از مکان‌ها را برای مبارزه‌ی کاری دربر می‌گرفت که به هیچ‌وجه صرفاً به کارخانه‌های صنعتی بزرگ محدود نبود. در تورینو، پایتخت صنعتی ایتالیا، فعالان اتونومی عمدتاً در کارخانه‌ی فیات متمرکز بودند و از طریق **کمیته‌ی هماهنگی سیاسی** [Political Coordinating Committee] سازماندهی شده بودند، اما به‌رغم مرکزیت مبارزات فیات در رشدونمو اندیشه‌ی اوپرایستی از دوره‌ی شورش‌های پیتازا استاتوتو [Piazza Statuto] در 1962، کارگران صنعتی در گروه‌های چپ نویی و نیز اتونومی در نقاط دیگر در اقلیت بودند. در این میان، تنها استثناء **گروه مبارزه‌ی مداوم** بود که تا 1976 منحل نشد.

پیوندهای اصلی میان اتونومی و جنبش کارگری خودگردان را می‌توان در دیگر مناطق نیز یافت. در رم، **ولچی‌ها** [16] که در میان بخش خدماتی عمده‌ی شهر سازماندهی شده بودند، «کمیته‌ی هماهنگی نهادهای ارگانیک کارگران خدماتی» (Rosso 1975, 5)، کارگران درمانگاه‌ها، کارگران حوزه‌ی انرژی ENEL، کارگران اداره‌ی پست و راه‌آهن، ژورنالیست‌های تلویزیون RAI، و کارکنان هواپیمایی ال ایتالیا [Al Italia] را گرد هم آوردند. در میلان، بازماندگان گروه گرامشی [17] و **قدرت کارگری** با کارگران خودگردان سیت‌سیمنز هم‌کاری داشتند. و در آلفا رومئو و پیرلی و بعدتر در میان شبکه‌ی گسترده‌ای از کارخانه‌های پسا فور دیستی کوچک در منطقه‌ی شمالی ایتالیا که با نام **ايندوتو** (یعنی منطقه‌ی نزدیک به ساحل) شناخته می‌شدند، مجامع مختلفی را از طریق **کمیته‌ی هماهنگی سیاسی** (CPO) خودشان سازمان می‌دادند. در منطقه‌ی وینتو در شمال شرقی ایتالیا، اتونومی در قالب **Assemblea Autonoma di Porto Marghera** مشخصاً حضور پررنگی در میان کارگران پتروشیمی داشت که این سازمان در 1976 تشکیل و در 1979 در پی بازداشت‌های گسترده‌ی 7 آوریل منحل شد (ر. ک. به یادداشت شماره 19 در همین فصل). سبروجیو (73, 2009)، فعال سابق اتونومیست و زندانی سیاسی سابق، شرح می‌دهد که چگونه شالوده‌ی این مجامع خودگردان بر مبارزات تاریخی توأمان جنبش کارگری خودگردان علیه کارفرمایان و اتحادیه‌ها — که در نظر آن‌ها گروه دوم از لحاظ جنبه‌ی ضدکارگری، هم‌دست گروه اول تلقی می‌شدند — و نیز علیه ماهیت درهم‌تنیده و پیچیده‌ی رابطه‌ی این دو گروه با شوراهای کارخانه‌ای محلی و به‌واقع اتحادیه‌های وابسته به **کنفدراسیون سراسری کارگران ایتالیا** متکی بوده است:

«سه‌شنبه، 6 مارس، 1976، در گردهمایی شورای کارخانه پورتو مارگرا، مجمع خودگردان کارخانه موفق شد تا بر سر هزینه‌ی قبوض شرکت ملی انرژی برق (ENEL) [18] از قرار 8 لیر برای هر کیلووات، یعنی مشابه با همان هزینه‌ای که کمپانی‌ها می‌پرداختند، به توافقی برسد» (Potere Operaio del Lunedì, no. 46, March 25,

(1973)؛ این مورد نشانه‌ای است از ابتکار عمل کمیته‌ی سیاسی ENEL در رم و دیگر نهادهای ارگانیک کارگری خودگردان، که در تلاش بودند تا در سطح ملی گسترش بیابند (Sbrogio 2009, 134).

تردیدی نیست که رابطه‌ی اتونومی با جنبش کارگری خودگردان بغرنج‌تر از رابطه‌ای بود که با گروه‌های چپ نویی داشتند، گروه‌هایی که پیش‌تر به اصل لنینیستی «مرکزیت کارگران» و تبعیت مبارزات بخش‌های دیگر طبقه‌ی کارگر از کارگران تولیدی اعتقاد راسخی داشتند. شکاف بین‌نسلی و اجتماعی-فرهنگی میان «کارگران توده‌ای» فوردیست عموماً برخوردار از «ضمانت‌های شغلی» و «کارگران اجتماعی» (معمولاً دانش‌آموزانی که در «کار سیاه» بدون مقررات مشغول به کار بودند) «کارخانه‌های پراکنده» فوردیستی، تا اندازه‌ای بغرنجی این رابطه را توضیح می‌دهد که این گروه دوم خود را، در حکم کارگرانی «بدون تضمین شغلی» و انعطاف‌پذیر، تحت استثمار حتی بیشتری می‌دیدند. در این‌جا، یک فعال اتونومی در نزدیکی پادوا، ناراضی‌تی خود را نسبت به ماهیت ابزاری رابطه‌ی میان کالکتیوهای سیاسی وینتو و کارگران خودگردان مارگرا، این‌طور بیان می‌کند:

آن‌ها از تو استفاده می‌کردند، اما اگر کسی مشکلی داشت، تو را می‌فرستادند خانه. افراد ما اصلاً چیزی نمی‌خوردند، آن‌ها هر روز صبح در محل کار حاضر بودند تا نشریه‌ها و جزوه‌ها را پخش کنند و دست به اعتصاب بزنند و در کل حسابی خودشان را بیچاره کرده بودند، اما با این همه سازماندهی را **مجمع خودگردان کارگران** صورت می‌داد. استدلال ما این بود که سازمان باید فراگیر باشد و فراتر از این استدلال راهبردی، پیچیدگی قضیه در این بود که در واقع ما همه در این سازمان حضور داشتیم ... که مشکل از دانش‌آموزان و کارگران بود، و چه بهتر که خود را سازمانی فراگیر بنامند و نه سازمان کارگران، حتی اگر خودگردان هم باشند (Memoria 1974).

نخستین مجامع کارگری خودگردان، که مجمع پورتو مارگرا یکی از مهم‌ترین‌شان بود، در سال 1973، پس از انحلال **قدرت کارگری** و جذب شدن شوراهای کارگری در اتحادیه‌های موجود و بحران گروه‌های چپ نویی، ایجاد شد، هرچند بویو (1988) اشاره می‌کند که پیش‌تر **مجمع کارگران متحد** (UWA-assembly operaie unitarie) که مشابه با مجامع خودگردان بودند، در سال 1971 توسط **مبارزه‌ی مداوم، قدرت کارگری** و دیگر مبارزان کارخانه‌ای چپ نویی در فیات، پیرلی، و آلفا رومئو ایجاد شده بودند. این مجامع به‌عنوان سازمان‌هایی بنا شدند که برای سازمان‌دهی همه‌ی «مبارزان کارخانه» به‌اندازه‌ی کافی فراگیر باشند و در حکم رقیب شوراهای کارخانه‌ای دست‌ساز اتحادیه‌ها ایجاد شدند. آن‌ها علاوه بر مبارزان **قدرت کارگری**، شامل اعضای **مبارزه‌ی مداوم و پیشتاز کارگری** نیز می‌شدند.

بالین‌همه، **قدرت کارگری و پیشتاز کارگری** تجربه‌ی **مجمع کارگران متحد** (UWA) را به‌طور مشخص و مجامع کارگری خودگردان را به‌طور کلی، یک شکست تلقی می‌کردند و هر دوی آن‌ها تا سال 1973 تاحد زیادی از چنین سازمان‌هایی کناره گرفتند. با انحلال **قدرت کارگری** در همان سال، مجامع کارگری بدل شدند به مبنایی ساختاری برای یک سازمان جدید، یعنی اتونومیا اوپرایا. نیروی اصلی پشت این مجامع، شبکه‌ی پیچیده‌ای از فعالان کارگری سیاسی بود که از دل مبارزات اوایل دهه‌ی 1970 و بیش‌ازهمه در دوره‌های اعتصابات و اشغال‌های 73-1972 در کارخانه‌ی فیات شکل گرفت که حاصل آن پدیده‌ای بی‌سابقه بود با عنوان **حزب میرافیوری کارگران** (نگری 1979).

در تورینو، در مارس 1973، پس از شکست اعتصابی همه‌جانبه، گروهی از کارگران عمدتاً جوان و با سازمان‌دهی خودگردان، که برخی از آن‌ها مسلح بودند و با دستمال قرمز صورت‌شان را می‌پوشاندند، کارخانه‌های میرافیوری و دیگر کارخانه‌های فیات را برای چند روز اشغال کردند و از هر نوع مذاکره‌ی به سبک اتحادیه - مدیریت به‌شدت امتناع می‌کردند. در جریان این اشغال، «امتناع از کار بدل به جنبشی آگاهانه شد» (Balestrini and Moroni, 1997, 435). در طول این کنش، میرافیوری «هم‌چون قلعه‌ای نفوذناپذیر به‌نظر می‌رسید» و از این‌رو نیروهای امنیتی مداخله نکردند. در مواجهه با چنین نمایش مصممی از قدرت، طولی نکشید که مدیریت در مقابل تمامی مطالبات کارگران کوتاه آمد و اقدامات برابری‌طلبانه را پذیرفت (همان).

باوجود این، **حزب کارگری میرافیوری** در سطح ملی گسترش نیافت، چه در درون کارخانه‌ها و چه در جامعه‌ی شهری؛ این امر بازتابی بود از شکنندگی شبکه‌ی سست سازمان‌های محلی جنبش کارگری خودگردان، در مقایسه با بوروکراسی‌های ملی اتحادیه‌ها و چپ نهادی شده.

به‌رغم این دوره‌ی اوج‌گیری و سپس عقب‌گرد نسبی آن، فعالیت‌های این مجامع پیوند خود را با فعالیت‌های «حوزه‌ی اتونومی» که در حال شکل‌گیری بود — عمدتاً کالکتیوهای سیاسی دانشجویی (Colletivi Politici Studenteschi) و کالکتیوهای خودگردانی که در مناطق کارگرنشین مراکز کلان‌شهرها به‌عنوان بخشی از یک شبکه‌ی غیررسمی و وسیع از تعارض در محله‌ها، مدرسه‌ها و کارخانه‌ها — حفظ کردند. با این‌همه، این مجامع برای ارتباط با جهان بیرون بر پیوندهای یادشده متکی نبودند و نشریه‌های خودشان را داشتند، هم‌چون نشریه **بدون رئیس‌ها** (Senza Padroni) در آلفا رومئو، نشریه **کار صفر** (Lavoro Zero) در پورتو مارگرا، و نشریه‌ی **میرافیوری سرخ** (Mirafiori Rossa) در فیات. در حالی که برخی از مجامع، به‌ویژه در آلفا رومئو، تا دهه‌ی 1990 پابرجا ماندند، با حل شدن در بدنه‌ی کارگری (COBAS) جنبش کارگری بخش عمومی و خدمات در اواخر دهه‌ی 1980، و در نتیجه‌ی موج سرکوب و تعلیق از کار پس از 1979، عموماً به کار خود پایان دادند.

این مجامع در غلبه بر تقسیم‌بندی‌های سکتاریستی درونی، به‌ویژه میان اتونومی و **مبارزه‌ی مداوم**، ناکام ماندند؛ بخش زیادی از **مبارزه‌ی مداوم**، با ایده‌ی تشکیل یک «حکومت چپ»، به‌شکل فزاینده‌ای به سمت اتحادیه‌ها و چپ رسمی سوق پیدا کرد، در حالی که اتونومی مسیر دشوارتری را پیش گرفت. مجامع به‌هیچ‌وجه به اندازه‌ی کافی از اعتماد برخوردار نبودند — هرچند برنامه‌ی مطالبات‌شان اغلب بیش از برنامه‌ی اتحادیه‌ها از جانب کارگران حمایت می‌شد — یا تثبیت‌شده نبودند تا به‌عنوان سازمان کارگری اکثریتی، جایگزین اتحادیه‌ها یا شوراهای کارخانه‌ای بشوند. در نتیجه، مجامع منزوی شدند و بعد از 1978 در معرض این اتهام حزب کمونیست ایتالیا و **کنفدراسیون سراسری کارگران ایتالیا** قرار گرفتند که آن‌ها هواخواهان غیررسمی **بریگادهای سرخ** و دیگر سازمان‌های مسلح هستند.

سرکوب و شکست جنبش‌های کارگری خودگردان

با نزدیک شدن دهه‌ی 70 به پایان خود، جنبش کارگری خودگردان، هم در کارخانه‌های بزرگ باقی‌مانده و هم در «کارخانه‌ی پراکنده‌ی» پساوردیستی، در خصوص اجماع بر سر تاکتیک‌ها خود را از نظر درونی چندپاره می‌یافت و به‌شکل فزاینده‌ای منزوی شد، و اتحادیه‌های احیاشده و به‌سرعت شتاب‌گرفته‌ی فرایند تجدیدساختار از آن‌ها پیشی گرفتند. ناکامی این مجامع و جنبش 1977 [19] در هماهنگی با و تقویت یک‌دیگر، هر دو جریان را به‌عنوان نیروهای اجتماعی بالقوه اکثریتی حذف کرد و در برابر حاشیه‌سازی‌های اجتماعی-اقتصادی و سرکوب سیاسی، بی‌رمق و آسیب‌پذیر باقی گذاشت.

در 2 دسامبر 1977، گسست نهایی میان اتحادیه‌ها و برخی مبارزان کارخانه رخ داد که از یک سو به بقایای گروه‌های چپ نویی میان‌روتر متصل بودند و از سوی دیگر به مجامع [خودگردان]. فدراسیون کارگران فلزکار (Federazione dei Lavoratori Metalmeccanici) [FLM]، از نظر تاریخی مبارزترین اتحادیه، در واپسین تلاش برای ایجاد وحدت میان کارگران کارخانه‌ای و جنبش‌های موجود، برای یک تظاهرات ملی عظیم در رم علیه سیاست‌های ریاضتی حکومت وقت فراخوان داد. «چپ کارگری» میلان، به‌ویژه کارگران خودگردان آلفا رومئو، برگزاری یک گردهمایی ملی را در همان روز پیشنهاد دادند تا جنبش 1977 و مجامع در آن زمان بی‌رمق را از نو به فعالیت وادارند.

با این‌همه، این جنبش‌ها بر سر این که در راهپیمایی FLM شرکت کنند یا با یک راهپیمایی مجزا و مستقل، عدم‌پذیرش خود را از هم‌دستی اتحادیه‌ها با فرایند تجدیدساختار نشان بدهند، عمیقاً چندپاره بودند. در روز راهپیمایی، در فضایی آکنده از تنش و با حضور هزاران نیروی پلیس شدیداً مسلح در خیابان‌ها، ناظران FLM مانع از آن شدند که هیچ گروهی در راهپیمایی، در دو

گردهمایی مجزای اتونومیستی در دانشگاه رم شرکت کند و در نتیجه هم گردهمایی‌ها و هم راهپیمایی در تجمیع نیروها به اندازه‌ای که منجر به موفقیت برنامه‌شان بشود ناکام ماندند. هم‌زمان، دویست هزار هوادار اتحادیه‌های کارگری در رم راهپیمایی کردند و قدرت خود را در برابر ضعف و انزوای جنبش کارگری خودگردان و بقایای جنبش 1977 به نمایش گذاشتند.

این واقعه به‌وضوح پایانی بود بر «معاهده‌ی کارخانه» که تا آن زمان، به‌نوعی وحدت طبقه‌ی کارگر مبارز را، هراندازه هم متنوع و درستیز با یکدیگر، تضمین کرده بود. به‌علاوه، به نظر Confindustria (سازمانی فراگیر که منافع کارخانه‌داران ایتالیایی را نمایندگی می‌کرد) نشانه‌ای بود که در برپایی کارزاری برای اخراج‌های سیاسی از کارخانه‌های بزرگ، رضایت کامل جنبش کارگری رسمی را جلب کرده است. در فوریه‌ی 1978، به‌دنبال سقوط حکومت هم‌پستگی ملی، که حزب کمونیست ایتالیا حامی آن بود، فدراسیون‌های اتحادیه‌ای آن‌چه به‌عنوان «خطوربیط EUR» مشهور شد را به‌طور رسمی پذیرفتند، که به‌معنای هم‌دستی شراکتی با خطمشی سیاسی حکومت و عادی‌سازی مناسبات صنعتی بود که از آن زمان به خصیصه‌های اتحادیه‌گرایی کارگری ایتالیا بدل شده‌اند.

چند ماه بعد، «قضیه‌ی مورو» به انزوا و مجرم‌انگاری اتونومیا اوپرایا و جنبش‌های اجتماعی نوین رادیکال‌تر انجامید، هرچند این جنبش‌ها هیچ ارتباطی با ماجرای ربودن نخست‌وزیر سابق وابسته به دموکرات مسیحی‌ها، آلدو مورو، و به‌قتل رسیدن او توسط بریگادهای سرخ نداشتند. [20] تا پایان این دهه، آخرین نبردها علیه فرایند تجدیدساختار تنها با حضور بقایای انگشت‌شمار کمیته‌ها و مجامع اتونومیست در کارخانه‌ها پیش می‌رفت؛ اکثر مبارزان این گروه‌ها بنا به دلایل سیاسی از کار اخراج یا تعلیق شده بودند. با این‌همه، در اوج **جنبش 1977**، ادغام بالقوه‌ی جنبش‌های خودگردان جوانان، زنان، دانشجویان و کارگران برای مدت کوتاهی به‌نظر می‌رسید که نویدبخش تجدید حیات و خیزشی انقلابی در کارخانه و مبارزات محیط کار باشد. پس از قضیه‌ی مورو در 1978، سطح کلی سرکوب و ترس در جامعه‌ی مدنی شدت گرفت و از سویی از هم‌پاشیدن بسیج عمومی و عقب‌نشینی عمومی به زندگی شخصی را در پی داشت و از سوی دیگر موجب توسل فزاینده به خشونت سازمان‌یافته‌ی مسلحانه و زیرزمینی شد و تنها اقلیتی آسیب‌پذیر را در میدان فعالیت سیاسی علنی برجا گذاشت. با بسته شدن فضاهای سیاسی و دموکراتیک، فرایندی مشابه نیز در محیط کار رخ داد. برای اتحادیه‌ها و چپ رسمی بسیار آسان‌تر از گذشته شده بود که رقبای خود را در مجامع و مبارزان کارخانه‌ای چپ نویی با انگ تروریست یا هواخواه تروریست‌ها بدنام کنند.

اتحادیه‌ها فهرست‌هایی از تروریست‌های احتمالی و سمپات‌هایشان تهیه کردند و در اختیار مدیریت گذاشتند، به‌همان شیوه‌ای که حزب کمونیست ایتالیا به‌طور علنی برای لو دادن هرکسی که حتی فقط گمان می‌رفت که تروریست باشد فراخوان داد. واکنش **بریگادهای سرخ** حمله به فعالان محلی حزب کمونیست ایتالیا و اتحادیه‌ها در کارخانه‌ها بود که برخی از آن‌ها کشته شدند یا زانوهای‌شان هدف گلوله قرار گرفت. این نزاع مبتنی بر برادرکشی، که کارگر را در برابر کارگر قرار می‌داد، سرانجام همان اندک وحدتی را که در شوراهای کارگری باقی مانده بود نیز نابود کرد و همه‌چیز ناخواسته بر وفق مراد مدیریت پیش رفت، که حالا تازه به‌اندازه‌ی کافی احساس امنیت می‌کردند تا به حساب مبارزترین کارگران خودگردان برسند و بنا به دلایل سیاسی از کار اخراجشان کنند.

کارخانه‌ی فیات پیش‌قدم شد و در اواخر 1979، 61 نفر از مبارزترین فعالان اتونومیست و چپ نویی را به‌دلیل «رفتار اخلاقی مغایر با بهروزی شرکت» از کار منفصل کرد (Red Notes 1981, 71). اتحادیه‌ها به‌کندی و با بی‌میلی واکنش نشان دادند با توجه به این‌که برخی از این کارگران متهم به استفاده از خشونت در جریان اعتصاب‌ها بودند و به این دلیل که آن‌ها نیز مانند حزب کمونیست ایتالیا، سخت مشتاق بودند که اخراج‌شدن آن‌ها را تماشا کنند. با این حربه، شرکت فیات در سپتامبر 1980 مازادبرنیازبودن 14500 کارگر را اعلام کرد: «بزرگترین اخراج دسته‌جمعی در تاریخ ایتالیا» (همان). حسنی از خشم و نفرت مناطق کارگرنشین تورینو را آکنده کرد و واپسین ایستادگی نومیدانه‌ی کارگر توده‌ای فوردیستی در ایتالیا را برانگیخت، وضعیتی مشابه با اعتصاب معدنچیان بریتانیایی در 85-1984. با این‌همه، اتحادیه‌های ملی به دلیل سردرگمی فلج

شده بودند؛ به این دلیل که حزب کمونیست ایتالیا به تازگی به معاهده‌ی «سازش تاریخی» پایان داده بود، چرا که دیگر فایده‌ای نیز برای نخبگان مسلط نداشت و وضعیت فوق‌العاده با سرکوب تمام‌عیار و مجرم‌انگاری چپ برون‌پارلمانی جای این معاهده را گرفته بود.

سایر صنایع تولیدی ایتالیا به سرعت الگوی مشابهی را پیش گرفتند و موجی از اعلام کارگران مازاد بر نیاز و اخراج گروهی را شروع کردند، از جمله در 1982 اخراج یک‌سوم از نیروی کار آلفا رومئو که یکی از پایگاه‌های اصلی مجامع کارگری خودگردان بود. صنعت‌زدایی پسا‌فوردیستی و تجدیدساختار که به اختلافات درونی چپ نیز دامن زد، و نیز جوی انباشته از ترس اجتماعی که محصول «جنگ‌های چریکی پراکنده» (Quadrelli 2008, 85) و سرکوب دولتی بی‌رحمانه بود — دوره‌ای که مشهور شد به «سال‌های سُرپی» — به سلطه‌ی کارگران توده‌ای به‌عنوان نقش‌آفرین آشتی‌ناپذیر و اصلی در دهه‌ی 1970، و به‌همراه آن جنبش اتونومی اوپریا پایان بخشید.

فرجام‌ها

بسیاری از مبارزات اتونومیا اوپریا و مجامع کارگری خودگردان — برای دستمزد و شرایط برابر برای کارگران یقه‌سفید و یقه‌آبی، برای حذف اختلافات مزدی میان کارگران یقه‌آبی، برای «کار کمتر و پول بیشتر»، برای دموکراتیزه‌شدن مناسبات کاری و اتحادیه‌ها؛ و علیه تجدیدساختار، علیه سازش‌کاری بوروکراسی اتحادیه‌ها، علیه «کارخانه‌ی پراکنده‌ی» پسا‌فوردیستی، غیررسمی‌سازی و منعطف‌سازی نیروی کار، و بیش‌ازهمه علیه کار سرمایه‌دارانه به‌عنوان فعالیت بی‌گانه‌شده — کمک کرد تا محیط کار ایتالیا و نهادهای آن تغییر ماهیت بدهند و مشارکتی برجسته در تغییرات رادیکالی که در دهه‌ی 1970 در سرتاسر جامعه‌ی ایتالیا رخ داد، داشته باشند. اتونومی و مجامع کارگری خودگردان، سرانجام مغلوب ترکیبی از ضعف‌های درونی و نیروهای بیرونی سیاسی، اقتصادی و تاریخی شدند و میراثی فعال اما اندک (در مقایسه با حضور پررنگ‌شان در دهه‌ی 1970) به‌جا گذاشتند که در هیئت COBAS، centri sociali [21]، و شبکه‌های «رادپوی آزاد» در دهه‌های 1980 و 1990 فعال بودند و بعد از اعتراضات علیه سازمان تجارت جهانی (WTO) در «نبرد سیاتل» در 1999، به نقش‌آفرینان اصلی «جنبش جنبش‌های» «ضد سرمایه‌داری» و «جهانی‌گرایی» تغییر شکل یافتند.

یکی از مهم‌ترین چرخش‌ها از دهه‌ی 1970 به بعد، تکوین ایده‌ی «جامعه‌ی بدون کار» بوده است، که یکی از مناقشه‌انگیزترین موضوعات آن، بازیگر بندگی «کارگر اجتماعی» به‌عنوان «کارگر غیرمادی (خویش‌فرمای) خودگردان» است که در کانون اقتصادهای اطلاعاتی و سایبری قرار دارد (Virno and Hardt 1996; Hardt and Negri 2000, 2004, 2009). امتناع از کار و فقر اکنون به شکل «خروج دسته‌جمعی» [exodus] در شکل‌های مختلف ظاهر می‌شود، از جمله مهاجرت‌های عظیم پناهجویان اقتصادی و سیاسی از کشورهای پیرامونی به مراکز اقتصاد جهانی، به‌جای مقاومت عمدتاً ایستا در نقطه‌ی تولید.

*نوشته‌ی حاضر ترجمه‌ای است از فصل هفدهم مجموعه‌ای با عنوان «ما در برابر ارباب و در برابر خودمان: تجربه‌ی کنترل کارگری از زمان کمون پاریس تا حال»، به سرپرستی امانوئل نس و داریو اتزولینی که به بررسی و توصیف تاریخ مبارزات تشکلی کارگری برای در دست گرفتن کنترل تولید، چه همراه با پذیرش منطق سرمایه‌دارانه و چه با رویکردی انقلابی، می‌پردازد.

Azzellini, D. Ness, E. (Eds). (2011). Ours To Master and To Own: Workers Control From the Commune to the Present. Haymarket Books.

یادداشت‌ها

1. wildcat strike: به صورت تحت‌اللفظی به معنای «اعتصاب گریه‌ی وحشی‌وار» است که به اعتصاب‌های ناگهانی، خودانگیخته و مستقل از تشکل‌های کارگری رسمی اطلاق می‌شود.
2. به ترتیب: Confederazione Generale Italiana del Lavoro: کنفدراسیون سراسری کارگران ایتالیا
Confederazione Italiana dei Sindacati Lavoratori: کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ایتالیا
Unione Italiana di Lavoro: اتحادیه‌ی کارگری ایتالیا.
3. درمقایسه با فرانسه، آلمان غربی و ایالات متحده، که در طول 1968 و بلافاصله پس از آن احتمالاً شاهد دوره‌هایی شدیدتر اما از نظر زمانی کوتاه‌تر آنتاگونیسم سیاسی بودند، ایتالیا از زاویه‌ی سطوح بسیج و مبارزه‌ی اجتماعی یک «1968 طولانی» را تجربه کرد.
4. Quaderni Rossi: انتشار کوادرنی روسی (QR) در 1959 در تورین آغاز شد و سرپرستی آن برعهده‌ی رانیرو پانزیری (Raniero Panzieri)، عضو ارشد حزب سوسیالیست و تا 1960 یکی از ویراستاران انتشارات اینائودی (Einaudi) و رومانو آلکواتی (Romano Alquati)، یک دانشگاهی مارکسیست، بود و افراد برجسته‌ای نیز با این نشریه همکاری داشتند، هم‌چون آسور روسا (بعدهتر منتقد اصلی جنبش 77 از حزب کمونیست ایتالیا)، سرگیو بولونا، ماریو تروتتی، ویتوریو فوا، ویتوریو ریسر و گفردو فوفی از میلان و رم و تونی نگری از پادوا. باین‌همه، نگری، بولونا، تروتتی و آلکواتی طرفدار مداخله‌ی مستقیم‌تری در مبارزات کارخانه‌ای بودند و پس از این‌که خیزش کارگران پیاتزا استاتوتو فیات در 1962 در تورینو (که مورد حمایت آن‌ها بود) منجر به اختلافاتی جدی با پانزیری (که حرکت پیاتزا استاتو را محکوم کرد) شد و در 1964 از QR جدا شدند که به تأسیس کلاسه اوپرایا، کونترپیانو و سرانجام لا کلسه انجامید. انتشار QR تا 1966 ادامه داشت و شش شماره از آن منتشر شد که امروزه برای نظریه‌ی نومارکسیستی و جامعه‌شناسی صنعتی آثاری کلاسیک محسوب می‌شوند.
4. Partito Comunista Italiana: 1921-1991. حزب کمونیست اروپایی چپ میانه که اوج حمایت انتخاباتی از آن در 1984 با 34 درصد آرا بود (تنها دوره‌ای که آرای بیشتری از حزب دموکرات مسیحی داشته است) اما بعد از آن، به وضعیت فعلی آن با 20-25 درصد آرا کاهش یافت. در سال 2007، برای بار سوم ساختار خود را در هیئت تازه‌ای، به حزب دمکراتیک پساکمونیستی تغییر داد (بار نخست حزب دمکراتیک چپ (1991-1998) و بعدتر دموکرات‌های چپ بود)، و هر بار نیز بیش‌ازپیش به سمت راست متمایل می‌شد تا این‌که به موضع میانه‌ی فعلی‌اش رسیده است. به‌عنوان بزرگترین حزب بعد از انتخابات 1996، اولین ائتلاف چپ میانه در تاریخ ایتالیا را تشکیل داد، با نام ال اولیوه (زیتون)، که تا سال 2001 پابرجا بود و یک بار دیگر در دوره‌ی نخست‌وزیری رومانو پرودی (عضو سابق حزب دموکرات مسیحی) در سال‌های 2006-2008 در قدرت بودند.
5. Democrazia Cristiana: حزب پوپولیست راست میانه که سلطه‌ی سیاسی پساچنگ خود را تا بحران فساد مانی پولتی (دستان پاک) در 1993-1994 حفظ کرد و پس از آن به پارتیتو پاپولاره بدل شد و حمایت انتخاباتی خود را در مقابل حزب فورتزای ایتالیا به رهبری سیلیویو برلوسکونی (که در سال 2009 با عنوان جدید ال پوپولو دلا لیبرتتا به میدان آمد) به سرعت از دست داد.
6. من هم هم‌چون لوملی (1989) عنوان اوپراییست را به وُرکریست (کارگرگرا) ترجیح می‌دهم تا از تسری بدنامی ورکریسم بریتانیایی، جنبشی یکسره متفاوت با ورکریسم ایتالیایی (اپرایسمو) و نسبت به آن کمتر رادیکال، اجتناب کنم.
7. مفهومی اپرایستی که به توصیف ترکیب طبقاتی نوینی در کارخانه‌های شمال ایتالیا از میانه‌ی دهه‌ی 1950 می‌پردازد که عمدتاً از کارگران مهاجر جوان، ناماهر و نیمه‌ماهر خط مونتاژ با خاستگاه جنوب ایتالیا تشکیل شده بود که با اتحادیه‌ها و حزب

- کمونیس‌ت ایتالیا همراهی نمی‌کردند و به ستون اصلی مبارزات کارگران خودگردان در پاییز داغ 1969 بدل شدند. آن‌ها در نقطه‌ی مقابل نسل قبلی کارگران پیشه‌ور ماهر (operaio artigiano) قرار داشتند که عمدتاً از شمال ایتالیا بودند و تکیه‌گاه اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیس‌ت ایتالیا محسوب می‌شدند.
8. دسته‌بندی‌ای که نخستین بار مارکس در 1858 در **گروندریسه** آن را به کار برد و این بسط‌وگسترش بعدی مفهوم «کارگر توده‌ای» توسط نگری (1979; Pozzi and Tommasini 1979) تلاشی بود برای نظریه‌پردازی ترکیب طبقاتی جدید «کارخانه‌ی پراکنده»؛ به‌عنوان محصول جنبش‌های اجتماعی نوین، تجدیدساختار صنعتی، «حاشیه‌ای‌سازی»، و «جنبشی شدن امر امتناع از کار». البته این فیگور اجتماعی نسبت به «کارگر توده‌ای» کماکان مناقشه‌برانگیزتر و ناروشن‌تر است.
9. **Lavoro nero**: بخش پسا‌فوردیستی کار بی‌ثبات، کوتاه‌مدت، با دستمزد ناچیز، مقررات‌زدایی‌شده، و غیرقانونی بیگارکش‌خانه‌ای که اکنون توسط مهاجران **extra-communitari** (غیراروپایی) انجام می‌شود.
10. برای روایتی تأثیربرانگیز از این ماجرا نگاه کنید به فصل پایانی کتاب **نانی بالسترینی** با عنوان **Vogliamo Tutto** (2004/1971).
11. **PdUP, AOLC** و **Il Manifesto** در اوایل دهه‌ی 1970 هریک روزنامه خودشان را داشتند. **تنه‌ال مانیفستو** است که هنوز هم روزنامه‌ی خود را دارد با حدود 25000 نسخه در روز.
12. نظام معیارمتناسب قرار بود از طریق افزایش‌های سالانه‌ی پرداختی‌ها، از دستمزدها در برابر تورم حمایت کند. این برنامه یکی از دستاوردهای عمده‌ای بود که جنبش کارگری پسا 1968 به‌دست آورد اما بر اثر سیاست‌های ریاضتی اواخر دهه‌ی 1970 و با سکوت **CGIL-CISL-UIL** به‌مرور کارکرد خود را از دست داد. به این دلیل که اقتصاددانان نولیبرال این برنامه را عامل اصلی تورم می‌دانستند، با فرمان حکومت **کراکسی** در سال 1984 لغو شد و این تصمیم با برگزاری رفراندومی در 1985 به‌طور رسمی تصویب شد. لغو این طرح نشان‌دهنده‌ی شکستی بزرگ برای جنبش کارگری بود و به بحران در درون حزب کمونیس‌ت ایتالیا شدت بخشید.
13. موجی انقلابی از اعتصابات، اشغال‌ها، و ایجاد شوراهای دهقانی و کارگری پس از جنگ جهانی اول، مبتنی بر مدل شوروی، که گرامشی و بوردیگا نقشی کلیدی در آن ایفا کردند، که مشابه بود با خیزش‌های کارگری آلمان، مجارستان و دیگر کشورها. و به انشعاب از حزب سوسیالیست ایتالیا و تشکیل حزب کمونیس‌ت ایتالیا در 1921 انجامید. با این‌همه، شکست این موج انقلابی در 1922، راه را برای حضور ضدانقلاب فاشیست هموار کرد.
14. تمام ترجمه‌ها از ایتالیایی به انگلیسی از مؤلف است، درغیراین صورت نام مترجم ذکر می‌شود.
15. لقب اتونومیست‌های ایتالیایی، برگرفته از نام ویا ولچی است که محله‌ی تاریخی طبقه‌ی کارگر در سن لورنزو است که دفاتر اصلی و رادیو **اوندا روسا** و فرستنده‌ی رادیویی در آن جا قرار داشت.
16. گروه چپ نویی کوچک اما تأثیرگذار، آن هم به لطف اعتبار روشنفکرانش از جمله رومانو مادرا و جیووانی اریگی که بعدها در سطح بین‌المللی به‌عنوان یک جامعه‌شناس مشهور شد؛ این گروه هنگامی که در 1973 با گروه **قدرت کارگری** برای تشکیل **خودگردانی کارگران متشکل** (**Autonomia Operaia Organizzata**) در میلان یکپارچه شدند، نشریه‌ی خود را با نام **روزنامه‌ی سرخ در داخل جنبش** (**Rosso—giornale dentro il movimento**) در اختیار اتونومی شمال و میلان قرار دادند.
17. شرکت ملی انرژی برق (**Ente Nazionale per l'Energia Elettrica**)، تأمین‌کننده‌ی اصلی برق در آن زمان.

18. جنبش 1977 ... جنبش نوین و جالبی بود، نخست به این دلیل که در واقع ریشه در جنبش‌های پیشین نداشت ... به‌وضوح پایگاه اجتماعی دیگری، متفاوت با 1968 و نیز 1973 داشت. ترکیب اجتماعی آن مبتنی بر جوانانی بود که رابطه‌شان را با نخبگان سیاسی قطع کرده بودند یا آن‌ها را پس می‌زدند، از جمله با نخبگان 1968، و نیز گروه‌های مبارزه‌ی مداوم یا حتی اتونومی ... بنابراین، نه‌تنها با جنبش کمونیستی سنتی بلکه با جنبش 1968 نیز رابطه‌ی خود را قطع کرده بود. این جنبش دقیقاً با دید متعارف از کمونیسم در آن دوران قطع رابطه کرد، درحالی‌که در کل، ورکرها کماکان خود را «کمونیست‌های راستین» تلقی می‌کردند. «جنبش 77 مطلقاً نمی‌خواست «به‌شکلی راستین کمونیست» باشد».

(Cunningham 2001, 96)

19. پیترو کالوگرو، قاضی وابسته به حزب کمونیست ایتالیا، در 7 آوریل 1979 تونی نگری و دیگر روشنفکران مرتبط با اتونومیا را به تروریسم و تلاش نافرجام برای سرنگونی دولت متهم کرد. نظریه‌ی او از این قرار بود که اتونومیا اوپرایا اورگانیزاتا (Autonomia Operaia Organizzata) (شاخه‌ی میلان جنبش اتونومیست) «مغز متفکر» پس بریگادهای سرخ بوده و این دو سازمان در واقع یکی هستند و نگری و دیگران در اتونومی «طراحان فکری» ربودن و قتل آلدو مورو، نخست‌وزیر سابق وابسته به حزب دموکرات مسیحی در 1978 بودند. این‌که دقیقاً چه کسانی متهم شده بودند، خود ثابت می‌کرد که این نظریه پایه و اساسی نداشت و در واقع بهانه‌ای بود برای تعقیب و محاکمه‌ی چپ برون‌پارلمانی و مشخصاً اتونومی. اتونومی پس از سکوت اولیه در مقابل این وضعیت در اوایل دهه‌ی 1970، از بریگادهای سرخ اعلام برائت کرد، با این عنوان که آن‌ها دوران‌شان به‌سر آمده و بازگشتی زیان‌بار هستند به رویه‌ی پارتیزان‌های جنگ جهانی دوم.

20. ساختمان‌های عمومی، هم‌چون کارخانه‌ها و مدارس بلااستفاده، که اغلب ساکنانی غیرمجاز داشته (و گاهی اوقات حکومت محلی نیز آن را پذیرفته بود)، و توسط گروه‌های اتونومیست و آنارشویست (و نیز مهاجران غیراروپایی و هواداران فوتبال) به‌عنوان محل گردهمایی‌ها و مراکز فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اشغال شده بودند، با توجه به این‌که چنین تسهیلاتی از جانب حکومت محلی در اختیار گذاشته نمی‌شدند. این پدیده‌ی اجتماعی که در سرتاسر اروپا، آفریقای شمالی، ژاپن، کره‌ی جنوبی و آرژانتین گسترش یافته بود، در دهه‌ی 1990 در ایتالیای به‌سرعت رشد و گسترش یافت و حاصل آن برپایی بیش از یک‌صد مرکز اجتماعی خودمدیریتی/اشغالی (centri sociali occupati/autogestiti) در شهرها و شهرک‌های اصلی است.

منابع

- Assemblea Autonoma della Pirelli-Alfa Romeo and Comitato di Lotta della Sit
Siemens. 1973.
- L'autonomia operaia e l'organizzazione (Milano febbraio 1973), discussion document,
Milan.
www.zzz.it/~ago/operai/autop.htm.
- Balestrini, Nanni. 1971/2004. *Vogliamo Tutto*. Repr. Rome: Deriveapprodi.
- Balestrini, Nanni and Primo Moroni. 1997. *L'orda d'oro: 1968-1977. La grande ondata rivoluzionaria e creativa, politica ed esistenziale*. Milan: Feltrinelli.
- Bobbio, Luigi. 1979. *Lotta Continua—Storia di un'organizzazione rivoluzionaria*.
Rome:
Savelli.
- Borgogno, R. 1997. Dai gruppi all'Autonomia. *Per il Sessantotto*, no. 11, 38-46.

- Brodhead, F. 1984. Strategy, compromise and revolt: viewing the Italian workers' movement.
Radical America, no. 5, 54.
- Cantarow, E. 1973. Excerpts from a diary: women's liberation and workers' autonomy in Turin and Milan—Part II. *Liberation*, June, 16–25.
- Cleaver, Harry. 2000. *Reading Capital politically*. Edinburgh: AK Press.
- . 1991. The inversion of class perspective in Marxian theory: From valorization to selfvalorization.
 In *Essays in open Marxism*, vol. II, ed. Werner Bonefeld, Richard Gunn, and Kosmas Psychopedis, 106–144. London: Pluto Press.
- Cuninghame, Patrick. 2001. For an analysis of Autonomia—an interview with Sergio Bologna.
Left History 7(2): 89–102.
- . 2010. Autonomism as a global social movement. *WorkingUSA: The Journal of Labor and Society* 13 (December): 451–464.
- Gambino, Ferruccio. 1999. Interview by author. Padua, Italy. June 1999.
- Hardt, Michael and Antonio Negri. 2000. *Empire*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- . 2004. *Multitude: war and democracy in the age of empire*. New York: Penguin Press.
- . 2009. *Commonwealth*. Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press.
- Hobsbawm, Eric. 1994. *Age of extremes: The short twentieth century, 1914–1991*. London: Michael Joseph.
- Katsiaficas, George. 1997. *The subversion of politics: European autonomous social movements and the decolonization of everyday life*. Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press.
- Lumley, Robert. 1989. *States of emergency: Cultures of revolt in Italy from 1968 to 1978*. London: Verso Books.
- Memoria. 1974. Liberiamo gli anni '70. *Memoria* 7, Padua. Excerpt of an interview with a former Autonomia militant. www.sherwood.it/anni70/crono.htm; no longer online.
- Negri, Antonio. 1979. The workers' party of Mirafiori. In Red Notes/CSE Books 1979.
- Pozzi, Paolo and R. Tommasini, eds. 1979. *Tony Negri: dall'operaio massa all'operaio sociale —intervista sull'operaiismo*. Milan: Multhipla edizioni.
- Quadrelli, Emilio. 2008. *Autonomia Operaia: scienza della politica e arte della guerra dal '68 ai movimenti globali*. Rimini: NdA Press.
- Red Notes. 1981. *Italy 1980–81: After Marx, jail! The attempted destruction of a communist*

- movement*. London: Red Notes.
- Red Notes and CSE Books, eds. 1979. *Working-class autonomy and the crisis: Italian Marxist texts of the theory and practice of a class movement: 1964–79*. London: Red Notes/CSE Books.
- Rosso. 1975. Il coordinamento degli organismi autonomi operai dei servizi. *Rosso*, no. 29, November.
- Sacchetto, Devi and Gianni Sbrogio, eds. 2009. *Quando il potere é operaio*. Rome: Manifestolibri.
- Sbrogio, Gianni. 2009. Il lungo percorso delle lotte operaie a Porto Marghera. In Sacchetto and Sbrogio 2009, 12–136.
- Scavino, M. 1997. Operai nel labirinto. Le avanguardie di fabbrica e il movimento del '77. *Per Il Sessantotto*, no. 11 (December): 21–30.
- Virno, Paolo and Michael Hardt, eds. 1996. *Radical thought in Italy: A potential politics*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Wright, Steve. 2002. *Storming heaven: Class composition and struggle in Italian autonomist Marxism*. London: Pluto Press.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-GA>